



(۲۱) «وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَجُوزُ شَهَادَةُ الْمُتَّهَمِ وَلَا وَلَدِ الزَّوْنَى وَلَا الْأَبْرَصِ وَلَا شَارِبِ
الْمُسْكِرِ وَلَا [لَا] الَّذِينَ يَجْلِسُونَ مَعَ الْبَطَّالِينَ وَالْمُغْنِيِّينَ وَأَهْلِ الْمُنْكَرِ فِي مَجْلِسِ الْمُنْكَرِ مَعَ الْعَوَاهِرِ
وَالْأَحْدَاثِ فِي الرِّيْبَةِ وَيَكْشِفُونَ عَوْرَاتِهِمْ فِي الْحَمَامِ وَغَيْرِهِ وَيَنَامُونَ جَمَاعَةً فِي لِحَافٍ وَلَا
الَّذِينَ يُطْفِقُونَ الْكَيْلَ وَالْوَزْنَ وَلَا الَّذِينَ يَخْتَلِفُونَ إِلَى الْكُفَّانِ وَلَا الَّذِينَ يُنْكِرُونَ السُّنَنَ وَلَا مَنْ
مَظَلَّ غَرِيماً وَهُوَ وَاجِدٌ وَلَا مَنْ ضَيَّعَ صَلَاةً وَلَا مَنْ مَنَعَ زَكَاةً وَلَا مَنْ أَتَى مَا يُوجِبُ الْحَدَّ وَ
التَّعْزِيرَ وَلَا مَنْ آذَى جِيرَانَهُ وَلَا الَّذِينَ يَلْعَبُونَ بِالْكَلَابِ وَالْحَمَامِ وَالْدُّيُوكِ مَا كَانَ أَحَدٌ مِنْ هَؤُلَاءِ
مُقِيماً عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ.»^۱

توضیح:

۱. ابرص: کسی که بیماری برص (پسی) دارد.
۲. عواهر: زناکاران (ظاهراً زنان زناکار) [الَّذِينَ يَجْلِسُونَ مَعَ الْبَطَّالِينَ وَالْمُغْنِيِّينَ وَأَهْلِ الْمُنْكَرِ وَ
الَّذِينَ يَجْلِسُونَ فِي مَجَالِسِ الْمُنْكَرِ مَعَ الْعَوَاهِرِ]
۳. احداث: نوجوان [الَّذِينَ يَجْلِسُونَ فِي مَجْلِسِ الْمُنْكَرِ مَعَ الْاِحْدَاثِ فِي الرِّيْبَةِ: با نوجوانان در
حالی که شهوت دارند، می نشینند]
۴. ینامون...: همه با هم زیر لحاف می خوابند.
۵. یختلفون الی الکُفَّان: رفت و آمد دارند نزد کاهنین.
۶. بَطَّال: لسان العرب بَطَّلَهُ را ساحران دانسته است. ^۲ ولی معمول کتاب های لغت، بطل را انسانهای
بی کار و بی ارزش دانسته اند.
۷. مَظَلَّ غَرِيماً: معطل می کند غریم (طلبکار) را
۸. حَمَام: کبوتر
۹. دیوک: جمع دیک: خروس
۱۰. ما کان...: هیچ کدام از این گروه، در جایگاه خود نیستند (یعنی شهادتشان قبول نیست)

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۳۳.

۲. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۵۶.



(۲۲) «وَرَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ اقْتَتَلَتِ امْرَأَتَانِ مِنْ هَذِيلٍ فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى بِحَجَرٍ فَقَتَلَتْهَا فَاخْتَصَمُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَضَى فِي دِيَةِ جَنِينِهَا غُرَّةً عَبْدًا أَوْ أَمَةً وَفِي رِوَايَةٍ [عَبْدًا] أَوْ وَلِيدَةً فَقَالَ حَمَلُ بْنُ مَالِكٍ [بْنِ] النَّابِغَةِ الْهَذَلِيُّ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ أُغْرِمُ دِيَةَ مَنْ لَا شَرِبَ وَلَا أَكَلَ وَلَا نَطَقَ وَلَا اسْتَهْلَ فَمِثْلُ ذَلِكَ يُطَلُّ فَقَالَ النَّبِيُّ ص [إِنَّ] هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُفَّانِ مِنْ أَجْلِ سَجْعِهِ الَّذِي سَجَّعَهُ وَفِي رِوَايَةٍ أُسْجَعَ كَسَجَعَ الْجَاهِلِيَّةِ هَذَا كَلَامُ شَاعِرٍ»^۱

توضیح:

۱. دو زن با یکدیگر نزاع کردند و یکی از آنها دیگری را کشت
۲. [مقتوله ظاهراً حامله بوده] پس دعوا را پیش پیامبر بردند.
۳. پیامبر دیه جنین را یک غره (یعنی برده یا کنیز) تعیین کرد [در روایت دیگری فرموده است: غره (یعنی عبد یا ولیده یعنی کنیزک)]
۴. پس حمل بن مالک عبارت سجع داری به کار برد و گفت: چگونه غرامت داده شود به عنوان دیه کسی که نه نوشیده است و نه خورده است و نه نطق کرده است و نه صدایش در آمده [استهل: صدا بلند کرد] پس در مورد چنین کسی [جنین] دیه هدر است [يُطَلُّ: خون هدر است]^۲
۵. و چون او مسجع سخن گفت، پیامبر فرمود این فرد از برادران کاهنین است.

ما می گوئیم:

این روایت که آخرین روایت کتاب مستدرک است دال بر حرمت نیست، ضمن اینکه از ابوهریره و از طریق اهل سنت است.

همین مضمون - بدون اینکه حضرت «اخوان الکهان» را اطلاق کرده باشند - از طریق شیعه نیز نقل شده است.^۳

(۲۳) در احتجاج، مرحوم طبرسی روایتی را به صورت مرسل از امام صادق نقل می کند در بخشی از این روایت، زندیقی از کهانت سوال می کند:

۱. همان، ج ۱۸، ص ۴۱۹.

۲. نهاییه ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۳۶.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۸.



«قال الزنديق فمن أين أصل الكهانة و من أين يخبر الناس بما يحدث قال ع إن الكهانة كانت في الجاهلية في كل حين فترة من الرسل كان الكاهن بمنزلة الحاكم يحتكمون إليه فيما يشتهه عليهم من الأمور بينهم فيخبرهم عن أشياء تحدث و ذلك من وجوه شتى فإساسة العين و ذكاء القلب و وسوسة النفس و فطنة الروح مع قذف في قلبه لأن ما يحدث في الأرض من الحوادث الظاهرة فذلك يعلم الشيطان و يؤديه إلى الكاهن و يخبره بما يحدث في المنازل و الأطراف و أما أخبار السماء فإن الشياطين كانت تقعد مقاعد استراق السمع إذ ذاك و هي لا تحجب و لا ترجم بالنجوم و إنما منعت من استراق السمع لئلا يقع في الأرض سبب يشاكل الوحي من خبر السماء و يلبس على أهل الأرض بما جاءهم من الله تعالى لإثبات الحجة و نفى الشبهة و كان الشيطان يسترق الكلمة الواحدة من خبر السماء بما يحدث الله في خلقه فيختطفها ثم يهبط بها إلى الأرض فيقذفها إلى الكاهن فإذا زاد كلمات من عنده فيخلط الحق بالباطل فلما أصاب الكاهن من خبر يخبر به فهو ما أداه إليه شيطانه مما سمعه و ما أخطأ فيه فهو من باطل ما زاد فيه فمنذ منعت الشياطين عن استراق السمع انقطعت الكهانة. و اليوم إنما تؤدي الشياطين إلى كهانها أخبار الناس بما يتحدثون به و ما يحدثونه و الشياطين تؤدي إلى الشياطين ما يحدث في البعد من الحوادث من سارق سرق و من قاتل قتل و من غائب غاب و هم بمنزلة الناس أيضا صدوق و كذوب.»^١

توضیح:

١. زنديق از حضرت می پرسد اصل كهانت از كجاست؟ و از كجا به مردم خبر می دهد آنچه را حادث می شود.
٢. حضرت می فرماید: كهانت در زمان جاهلیت، هر گاه پیامبری وجود نداشته (زمان فترت بین پیامبران) تحقق می یافته است.
٣. كاهن ها مثل حاكم ها بوده اند و در نزاع ها مردم نزد ایشان می رفتند و آنها هم از اموری كه حادث خواهد شد خبر می دادند. [يحتكمون: احتكام: با طرف نزاع نزد حاكم رفتن]

١. احتجاج، ج ٢، ص ٨١.



۴. خبر دادن از آینده از راه های مختلف است: فراست چشم، ذکاوت قلب، وسوسه قلب، فطانت روح به آنچه در قلب اندازد [فطانت روح باعث می شود چیزی در قلب انداخته شود]. [ممکن است قذف فی القلب را فقط مربوط به فطانت روح ندانیم و در هر چهار مورد قبل معتبر بدانیم]
۵. هر چه در زمین حادث می شود را شیطان می داند و آن را به کاهن می رساند و او را خبر می دهد از آنچه در منازل و اطراف حادث می شود.
۶. اما درباره اخبار آسمان، شیاطین در جایگاه استراق سمع می نشستند چراکه شیاطین اینگونه بودند و آن شیاطین حجاب انداخته نشده بودند و به وسیله ستاره رجم نشده بودند.
۷. اما [بعد از وحی] شیاطین از استراق سمع منع شدند چراکه خدا نمی خواست در روی زمین چیزی باشد که با وحی شبیه باشد، در اینکه از آسمان خبر دهد.
۸. و خدا می خواست بر اهل زمین اشتباه نشود، آنچه از طرف خدا آمده است برای اثبات حجیت پیامبر [یعنی کار شیطان شبیه آنها نباشد تا کار آنها مورد شبهه قرار گیرد].
۹. شیطان یک کلمه از اخبار آسمان را می دزدید (خبر به اینکه خدا چه خواهد کرد با مخلوقات خود) سپس شیطان به روی زمین می آمد و آن را به کاهن می داد [یقذفها: آن را در قلب کاهن می انداخت]
۱۰. بعد از آن، کاهن کلماتی را از نزد خود اضافه می کرد و حق و باطل قاطی می شد [یا شیطان کلماتی را در آن اضافه می کرد]
۱۱. پس اگر خبر کاهن درست بود از میان خبرهایی که آنها را بیان می کند، آن خبر همان است که شیطان به او داده است (به سبب آنچه شیطان شنیده است)
۱۲. و اگر خبر کاهن باطل بود، آن است که خود [یا شیطان] اضافه کرده است.
۱۳. پس از آن هنگام که شیطان از استراق سمع منع شدند، کھانت پایان یافت.
۱۴. و امروزه شیاطین، به کاهن ها، اخباری که مردم به هم می گویند را اطلاع می دهند. [یعنی فقط اخبار زمین]
۱۵. پس شیاطین به شیاطین خبر می دهند، آن حوادثی که در جاهای دور واقع می شود (مثل قتلی که قاتل انجام داده، یا سرقتی که سارق کرده است) [یا: فی البعد: بعداً واقع می شود]
۱۶. البته شیاطین هم دروغ گو و راستگو دارند.



ما می گوئیم:

(۱) این روایت می گوید:

• (الف) کاهن ها قبلاً می توانستند خبرهای آسمان و زمین را دریابند، بعد از «وحی» از اخبار آسمان منع شده اند ولی اخبار زمینی را هنوز می دانند.

• (ب) بعد از وحی، به خاطر اینکه ارزش وحی کم نشود، راه آسمان بسته شد، یا بعد از انقطاع وحی (بعد از پیامبر اسلام) برای اینکه در آینده کسی نتواند به این سبب ادعای وحی کند، راه آسمان بسته شد.

• (ج) حرف کاهن ها هم بعضی اوقات درست در می آید و گاهی غلط در می آید چراکه گاه شیاطین به آنها راست می گویند و گاه دروغ می گویند

• (د) کاهن ها به کمک شیاطین اخبار زمینی را فی الجمله می توانند دریابند.

(۲) برخی از بزرگان معاصر، از این فراز روایت که می فرماید: «منذ منعت الشیاطین عن استراق السمع انقطعت الکهانة» خواسته اند استفاده کنند که:

از اینکه حضرت می فرماید بعد از این ممانعت، کهانت منقطع شد معلوم می شود که کهانت در جایی صدق می کند که خبر آسمان هم باشد یعنی کهانت در صورتی است که اخبار گفته شده مرکب از اخبار آسمانی و اخبار زمینی باشد.^۱

در این باره می توان گفت که مراد از خبر آسمانی و خبر زمینی مشخص نیست. و اگر مراد از اخبار آسمانی آن است که مشتمل بر معارف است، خبرهای کاهن ها به طور معمول از این گونه مطالب خالی است و لذا اختصاص کهانت به صورتی که اخبار آسمانی در آن باشد، باعث خروج قریب به اتفاق اموری است که عرفاً کهانت است.

و اگر مراد از اخبار آسمانی، اخباری است که در آینده واقع می شود (به قرینه آنکه برای اخبار زمینی حضرت مثال هایی می زنند که همه از امور ماضیه است: قاتل کیست، سارق کیست و غایب کجاست)، در این صورت انقطاع کهانت به معنای «بطلان» است. یعنی حضرت می گویند از این به بعد، سخن کاهن ها در مورد امور مستقبل مطابق با واقع نخواهد بود و این به معنای آن نیست که کهانت فقط مربوط به این دسته است بلکه حضرت می گویند از این به بعد پیش گویی صحیح نیست.

۱. فقه الصادق، ج ۲۱، ص ۲۷۱.

ان قلت: با این حساب، معلوم می شود که کفایت مربوط به اخبار از امور مستقبله است چراکه وقتی امکان چنین خبرهایی نیست، حضرت آن را پایان کفایت می دانند، پس گویی خبرهای از گذشته را کفایت بر می شمارند.

